

با تکرار ابیات زنده کننده مولانا به سوی خدا برویم

قل تعالو گفت: جانم را بیا

این کیست این؟ این کیست این؟ در حلقه ناگاه آمده  
این نور الهی ست این از پیش الله آمده  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۹

در حلقه فضاگشایی، ناگهان نوری می بینیم که از پیش خدا می آید و ما حیرانیم که این کیست؟ این نور خداست، می خواهد ما را بالا بکشد.

از این سو می کشانندت، وز آن سو می کشانندت  
مرو ای ناب با دردی، بپر زین درد، رو بالا  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۴

همانندگیها مثل لرد و مایه ته شراب، ما را سنگین می کنند و در ذهن از فکری به فکر دیگر کشیده می شویم. مولانا می فرماید: تو که بی همتا و از جنس خدا هستی، سنگینی همانندگیها را لا کن و به سوی بالا بپر.

ای لولیان لالا، با لا پریده بالا  
وارسته زین هیولا، فارغ ز چون و چندی  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۴۸

ای عاشقان خدا، غیر خدا را لا کنید و از هیولای نفس و چند و چونی همانندگیها رها شوید. با هر لا که می گوئید، بالا می روید و هوشیاری شما بیشتر می شود.

ما ز بالاییم و بالا می رویم  
ما ز دریاییم و دریا می رویم

ما از آنجا و از اینجا نیستیم  
ما ز بی جاییم و بی جا می رویم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷۴

اصل ما عدم است و ما به سوی عدم می رویم، ما قطره ای از دریای یکتایی هستیم و به سوی یکتایی می رویم. ما از جا و محدودیتی که ذهن نشان می دهد نیستیم. ما از بی جایی و عدم در این جسم آمده ایم.

تا نفخت فیه من روحی تو را  
وارهاند زین و گوید: برتر آ  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۳۲۰۳

خدا روحش را به صورت عدم در جسم ما دمید. خدا استعداد فضاگشایی را درون سینه ما گذاشت تا با شناسایی همانندگیها بتوانیم فضا باز کنیم و از آنها آزاد شویم و برتر آییم.

که درون سینه شرح داده ایم  
شرح اندر سینهات بنهاده ایم  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۰۶۷

لا اله اندر پی الا الله است  
همچو لا ما هم به الا می رویم

قل تعالوا آیتیس از جذب حق  
ما به جذبه حق تعالی می رویم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷۴

هر کسی همانندگیها را لا کند، به سوی خدا می رود و هر چقدر مرکز ما عدم شود، طبق قانون جذب به سوی عدم و تعالی می رویم.

تن مپور، زانکه قربانیست تن  
دل مپور، دل به بالا می رود

چرب و شیرین ده ز حکمت روح را  
تا قوی گردد که آنجا می‌رود  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۲۳

جسم ما، طبق فرایند زندگی بعد از سالها از بین می‌رود و می‌پوسد. پس به جای تن، روح را بپروریم، زیرا هوشیاری به دنبال هوشیاری است و حکمت زندگی اینست که شکر و صبر و پرهیز و رضایت و فضاگشایی روحمان را قوی می‌کند تا فریب غذای چرب و شیرین نفس را نخوریم.

غُرُوهَ الْوَثْقَى اسْتِ اَیْنِ تَرْکِ هَوَا  
بَرْکَشْدِ اَیْنِ شَاخِ جَانِ رَا بَرِ سَمَا

تا بَرَدِ شَاخِ سَخَا اَیْ خُوبِ کِیْشِ  
مَر تُو رَا بَالَا کِشَانِ تَا اَصْلِ خُویْشِ  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵

جان ما، مثل شاخه‌های درخت میل آسمان را دارند. بهترین دستگیرندهٔ ما، ترک هوای نفس است تا ما که خوب کیشیم و دین ما عشق است با سخاوتِ فضاگشایی به سوی اصل خود بالا برویم.

اَی حَرِیْفَانِ مَن اَز اَنهَآ نِیْسْتَمِ  
کَز خِیَالَاتِی دَر اَیْنِ رَه بَیْسْتَمِ

مَن چُو اِسْمَاعِیْلِیَانِمِ، بَی حَذَرِ  
بَل چُو اِسْمَاعِیْلِ اَزَادَمِ ز سَرِ

فَارِغَمِ اَز طَمَطْرَاقِ و اَز رِیَا  
قَل تَعَالُوَا کَفْتِ جَانِمِ رَا بَیَا  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۱۰۰ الی ۴۱۰۲

در راه زنده شدن به خدا، همانند گیاه حریفم نیستند و با خیالات و سبب‌های ذهنی در این راه نمی‌ایستم. من مثل اسماعیل، تسلیم زندگی می‌شوم و سر من ذهنی را زیر تیغ حضور می‌برم تا از خودنمایی و ریاهای دنیایی فارغ شوم و با فضاگشایی، قل تعالو را که می‌گوید: جانم به سوی من بیا را، بشنوم.

قَل تَعَالُوَا کَفْتِ اَز جَذْبِ کَرَمِ  
تَا رِیَاضَتَانِ دَهْمِ، مَن رَا یَضْمِ  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۲۰۰۶

خدا از لطف و کرمش، ما را به خود جذب می‌کند و می‌گوید: فضا را باز کن. من تربیت کننده تو هستم.

هَر کَجَا بَاشْدِ رِیَاضَتِ بَارَه‌اَیِ  
اَز لَگْدَه‌اَیْشِ نَبَاشْدِ چَارَه‌اَیِ  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۲۰۰۸

قَل تَعَالُوَا قَل تَعَالُوَا کَفْتِ رَبِّ  
اَی سَتُورَانِ رَمِیْدَه اَز اَدَبِ  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۲۰۱۱

کسی که ریاضت را به جان مشتری می‌شود، از لگدهای درد هوشیارانه فرار نمی‌کند و با گفتن قل تعالوی خدا، از عدم قدرت می‌گیرد. من‌های ذهنی بی‌ادب، مثل حیوانات نمی‌توانند شهوت و هوای نفس را ترک کنند و درد هوشیارانه بکشند.

گُوشِ بَعْضِی زَیْنِ تَعَالُوَا هَا کَرِ اسْتِ  
هَر سَتُورِی رَا صِطْبَلِی دِیْگَرِ اسْتِ  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۲۰۱۳

تُو ز کَفْتَارِ تَعَالُوَا کَم مَکْنِ  
کِیْمِیَائِی بَسِ شِگْرِفِ اسْتِ اَیْنِ سَخْنِ  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۲۰۲۵

گوش انسانهایی که مثل حیوانات، به دنبال شهوت‌های دنیا هستند، قل تعالوا را نمی‌شنوند و در اصطبل خواسته‌های نفس اسیرند ولی تو آگاه باش و با گفتن قل تعالو، هر لحظه فضاگشایی کن و بدان این فضای گشوده شده کیمیای بزرگی است.

خواجه باز آ از منی و از سری  
سروری جو، کم طلب کن سروری  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۲۰۲۹

خواجه ما هستیم که باید از منیت‌ها و سروری جویی‌های خود دست بکشیم تا سر زندگی را پیدا کنیم و راه تعالی را برویم.

این همه که مرده و پژمرده‌ای  
زان بود که ترک سرور کرده‌ای  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۱۹۹۵



اگر پژمرده و بی‌حوصله‌ایم، برای این است که فضا را می‌بندیم و به ذهن می‌رویم و توکل به خدا نمی‌کنیم.

نیست محرم، تا بگویم بی‌نفاق  
تن زدم والله أعلم بالوفاق  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۱۱۴

من ذهنی نفاق دارد و محرم زندگی نیست، پس من خاموش می‌شوم و فضا را باز می‌کنم و می‌گویم خدا به حقیقت وصال داناتر است.

مال و تن برف‌اند، ریزان فنا  
حق خریدارش، که الله اشتری  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۱۱۵

جسم و مال و دیگر متعلقات، مثل برف روزی آب می‌شوند، پس بهتر است با زندگی همکاری کنیم و این همانیدگیها را به تنها مشتری که خداست بدهیم و بگزاریم آفتاب عدم آنها را آب کند.

وین عجب ظن است در تو ای مهین  
که نمی‌پرد به بستان یقین  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۱۱۷

مهین در اینجا، به من ذهنی خوار گفته می‌شود که پر از مقاومت است و مولانا تعجب می‌کند از این شک و گمان من ذهنی که چرا فضاگشایی نمی‌کند و به باغ حضور نمی‌پرد.

هین رها کن بدگمانی و ضلال  
سر قدم کن چونکه فرمودت: تعال

آن تعال او تعالی‌ها دهد  
مستی و جفت و نهالی‌ها دهد  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۶۶۹ و ۱۶۷۰

پس آگاهانه فضا باز کن تا از گمراهی و شک من ذهنی رها شوی و تسلیم شو تا خدا تو را به سوی تعالی‌های خود بخواند و به تو شادی بی‌سبب و عقل و هدایت و امنیت و قدرت بدهد.

ای پرده برف‌کننده تا مرده گشته زنده  
وز نور رویت آمد، عهد آست یادم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۸۸


با فضاگشایی، پرده همانیدگیها پاره می‌شود تا مرده ما زنده شود و با دیدن نور خدا عهد الست یادمان بیاید.

زهی لطیف و ظریف و زهی کریم و شریف  
چنین رفیق بیاید طریق بالا را  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۲

به‌به، آفرین به لطافت فضای گشوده که چنان هوشیاری ما را ظریف و خلاق می‌کند و به‌به پاکی و بخشندگی این فضا که بهترین رفیق و همراه ماست و ما را به سوی تعالی و خدا می‌برد.

از مقامات تبّتل تا فنا  
پایه پایه تا ملاقات خدا  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۴۲۳۵

از مقامات تبّتل که مراحل تبدیل هوشیاری در سفر دنیاست، از جماد و نبات و حیوان و در آخرین پایه تبدیل که هوشیاری در ذهن می‌افتد، باید با اختیار فضا باز کنیم تا از زندان ذهن آزاد شویم و به سوی تعالی و ملاقات خدا برویم.

با سپاس از برنامه انسان ساز گنج حضور و همیاران گرامی  دیبا از کرج